مصاحبه مجله «وایت ریویو» با ژاک رانسیر، فیلسوف فرانسوی

بی‌عملی در مقام کنشگری

ترجمه: محمود زمانی‌جمشیدی

ژاک رانسیر (۱۹۴۰) فیلسوف زنده فرانسوی در سال ۱۹۶۸ تحت توجهات استادش لویی آلتوسر در «خوانش سرمایه» مارکس سهیم شد. در ۱۹۷۴، نخستین کتابش «درس آلتوسر» را منتشر کرد، تحلیلی تاریخی از چپ فرانسه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، که در آن مارکسیسم ساختاری استاد خود و نکوهش او از شورش‌های دانشجویی می ۶۸ را به نقد کشید. آلتوسر از پشتیبانی دانشجویان دست کشید بر پایه این دلیل که شورش‌شان تحت هدایت حزب کمونیست فرانسه نبوده است. رانسیر در کتاب خود این امر را به «بازگشت نظمی» مرتبط می‌کند که مختص آن زمانه پرهای‌وهوی بوده است. ایده سیاسی مهم او از این قرار است که سیاست دموکراتیک از ایده برابری می‌آید، برابری یک آغازگاه است و نه هدف یا مقصد. این ایده به درجات گوناگون در آثارش مفصل‌بندی شده؛ جدلی‌ترین بیان آن در کتاب «تخالف: سیاست و فلسفه» (۱۹۹۸). هرچند با همین قوت در کتاب «معلم نادان» نیز به بحث گذاشته شده، جایی که رانسیر به ایده‌های آموزشی فیلسوف پساانقلابی، ژوزف ژاکوتو، نشسته است. اخیرا آثارش به بررسی رابطه سیاست با زیباشناسی می‌پردازند. در متونی چون «سیاست زیباشناسی» و «آینده تصویر» و کتاب «استسیس» می‌کوشد تا تجربه زیباشناسانه را به‌منزله روندی اساسا دموکراتیک که برای همه دسترس‌پذیر است از نو به تصویر کشد.

یک زارع در آلباما/ عکس: واکر اوِنس

بهتر است صحبت را با تعریف رابطه میان ایده سیاسی محوری‌تان و کار اخیری که روی زیباشناسی انجام داده‌اید آغاز کنید.

نقطه شروع من هنگام سروکله‌زدن با زیباشناسی نقطه‌ای جدلی بود. من موضعی جدلی در مورد چارچوب‌بندی خاصی از مدرنیته و چیستی هنر مدرن اتخاذ کردم. وقتی کار روی این موضوع را شروع کردم کتاب بسیار تأثیرگذاری در دست داشتم: «تمایز» (۱۹۷۹) اثر جامعه‌شناس فرانسوی، پی‌یر بوردیو، که این ایده را پیش می‌کشد که حکم زیباشناختی همواره توسط طبقه‌ای تعیین می‌شود که مفاهیمی زیباشناسانه مانند ذوق را تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، گسستی میان امر زیباشناسانه و امر عامه‌پسند در میان بود. ولی حس کردم خلاف این می‌تواند درست باشد. نخست اینکه ایده حکم زیباشناختی قابلیتی برابری‌خواهانه (egalitarian) دارد. چیزی که در ایده حکم زیباشناختی کانت حائزاهمیت بود - حکم بدون مفهوم - و آنچه در ایده پرورش حسّانی انسان نزد فردریش شیلر مستتر بود این است که این نوع حکم متعلق به طبقه یا گروه یا مردمی خاص نیست بلکه قابلیتی است که به‌طور گسترده‌ای مشترک است. این از نکته اول. نکته دوم اینکه در برابر سنت به‌اصطلاح مدرنیستی، که تمایزی میان هنر والا و هنر عامه‌پسند، هنر مستقل و تجربه روزمره ترسیم می‌کند، به نظرم رسید آنچه به‌راستی در تاریخ هنر مدرن می‌یابیم یا چیزی که من «رژیم زیباشناختی هنر» می‌نامم عبارت است از کم‌رنگ‌شدن مرزهای میان امر هنری و ناهنری.

در ارتباط با نکته آخر، شما سنت مدرن را به‌مثابه رژیم زیباشناختی جدیدی از هنر می‌فهمید، ولی درعین‌حال اصرار داشتید که این امر صرفا توسعه‌ای هنری نیست بلکه نشانی از تغییرات اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر است، یا همچنان‌که بعضا عنوان کرده‌اید، «یک تجدید آرایش در توزیع امر حس‌پذیر». بااین‌حال در نوشته‌هایتان درباره هنر و زیباشناسی و در هر «صحنه»ای از کتابِ به‌تازگی ترجمه‌شده‌تان، استسیس، بر یک اثر یا اجرای خاص هنری متمرکز شده‌اید، یا آنچه خود نامش را یک «رخداد حس‌پذیر تکین» گذاشته‌اید، درحالی‌که تغییرات اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر را از نظر دور داشته‌اید. ممکن است لوازم این روش‌شناسی مرتبط با موضع جدلی‌ای که اتخاذ کرده‌اید را روشن کنید؟

هر «صحنه» از «استسیس» در تلاش است تا بساط روش معمول نظریه‌ورزی را برچیند. یعنی، پذیرش دیدگاهی فراگیر که به‌دنبال این است که کثرتی از رخدادهای تجربی را زیر مفهومی واحد گرد آورد. این رویکردی است نازا و بی‌فایده. آنچه برایم مهم است تأمل‌کردن بر اثری هنری است و کوشش جهت ساخت جهانی حس‌پذیر برای آن «رخداد». هیچ اثر هنری‌ای پیش‌روی شما قرار ندارد، بلکه همواره انتقالی از امر بصری به امر لفظی در کار است؛ انتقالی که خودِ امکانِ این را که اثر بدل به رخدادی حس‌پذیر شود می‌آفریند. چیزی که درباره «صحنه» مهم است این است که شما دیگر نظریه‌پردازی نیستید که از بالا به اثر هنری بنگرد. درعوض این شیء هنری است که به شما می‌آموزد چگونه به آن بنگرید و درباره‌اش سخن بگویید و بیندیشید. این در پیوند است با نخستین نوشته‌ام در باب رهایی کارگران. در آنجا کوشیدم از رهیافت تجربی رایج بپرهیزم که روایتی درباره نبردهای کارگران تولید می‌کند که بدل به ابژه نظریه می‌شود.

حرکت از اعتصاب به‌منزله راهی برای امتیازگیری در جنگ و دعوا، به‌سوی اعتصاب چونان توقفی سراسری، راهی برای خروج از بازی، حرکتی نوین بود. اعتصاب سراسری واقعا اوج نبرد است و شیوه‌ای برای کنارکشیدن و برکنارماندن. بی‌عملی، درست چیزی است برآمده از زوج قدیمی انفعال/ فعالیت، تجدید قوا/ فراغت. در بی‌عملی چیز فعالانه‌ای هست، چون به تو اجازه می‌دهد از سیستم خارج شوی

به‌جایش به روایت‌های تولیدشده به وسیله کارگران نظر افکندم و آنها را چنان‌که گویی تئوریکند در نظر آوردم. تولید این روایت‌ها راهی بود برای کارگران تا نگاهی به زندگی‌های خود بیفکنند و زندگی خاصشان را بسازند. آنها تلاش برای تأکید، بیان دوباره و ترجمه تجربه‌ای را شکل دادند جهت فهم گوشت و خون تجربه. به همین منوال، هدف «صحنه» تمرکز بر ساخت یک شبکه است، ساخت اشکال ادراک حسی و صُور فهم‌پذیری که ابژه یا یک اجرا را بدل به رخدادی حس‌پذیر می‌کند که هنر نامیده می‌شود.

ولی باوجوداین، شما چیزی را از آن تکینگی بیرون کشیده‌اید که ظاهرا عام و کلی است. شما با ابژه یا اجرائی هنری شروع می‌کنید یا با دریافت اثری خاص، ولی چه درباره درام‌نویس عصر ویکتوریا «ادوارد گوردون کریگ»[1] بنویسید و چه درباره واکنش «جیمز اگی»[2] به عکسی که «واکر اِوَنس»[3] گرفته، با استنتاج نتایجی مشابه کار را به پایان می‌رسانید. این نتایج میل دارند به اینکه حول مفاهیمِ ناظر به «بی‌عملی» (inac-tion) بگردند؛ چیزی که شما به روش‌های گوناگون به آن اشاره کرده‌اید: «منطق رادیکال بی‌عملی»، «عمل به‌تعلیق‌درآمده»، «بی‌تفاوتی» و «رهاکردن چیزها به حال خود». این گاه از خلال نوعی اخلاقِ «شخص‌زدایی» بروز می‌یابد؛ نوعی «خواست هیچ‌چیز». می‌شود اندکی بیشتر توضیح دهید؟

خب این مسئله سترگی است. چیزی که به آن فکر می‌کنم در هسته انقلاب زیباشناختی قرن نوزدهم گسستی از الگوی مسلط عقلانیت بود که به رابطه علت/ معلول متوسل می‌شد. این پیوند داشت با الگوی کلاسیک و ارگانیک اثر هنری، که اثر هنری را چونان یک تمامیت تصور می‌کرد، با سرهایش، اعضایش، نسبت‌هایش و... . چیزی که من به‌عنوان یک ویژگی بنیادی رژیم زیباشناختی دیدم گسستی است از آن الگوی کلاسیک و سلسله‌مراتبی. به گمان من، این با مورخ هنر آلمانی «یوهان یواخیم وینکلمن» شروع شد؛ کسی که درباره «پیکره نیم‌تنه دل بلودر» (Torso Del Belvedere) نوشت؛ مجسمه مثله‌شده‌ای از هرکول بدون سر و هیچ عضوی. این اثری بود که نمی‌شد درباره‌اش با عنایت به ایده‌های اندام‌وارگی و کمال داوری کرد، محروم از همه عناصر و ارکانی که می‌توانست پیامدهای تماشاکردنش را تعین ببخشد و بااین‌همه این برای وینکلمن تجسم زیبایی یونانی بود. پس انحلال الگوی ارگانیک، انحلال زنجیره علی نیز هست و همراه با آن انحلال الگوهای قرن‌نوزدهمی عقلانیت یا به‌طور کلی‌تر عقلانیت مدرن. چنین اثری به معنای انحلال تمامیت‌دیدن هنر بود. رابطه علی مخدوش شده بود. در اینجا چیزی هست قابل‌قیاس با تجربه تعلیق، بی‌عملی یا رؤیاپردازی (reverie). و همه این امور بخش مهمی از آن تصویر نمادین از کارگر را شکل می‌دهد که کارِ دستش را متوقف می‌کند تا از دریچه پنجره بنگرد و تصویر زیباشناسانه‌ای بگیرد از جایی که در آن مشغول کار است. اینجا رابطه‌ای نیز هست با ادبیات قرن نوزدهم که تلاش داشت تصویر تام‌وتمامی از جامعه بسازد، ولی طرح‌هایش اغلب ناکام بودند. به یک معنا آنها درباره شکست کنش‌اند.

و این شما را می‌کشاند به تصور بی‌عملی به‌مثابه نوعی کنشگری؟ شاید این بتواند اعتصاب را در ذهن تداعی کند.

دقیقا. دو برهه مهم در تاریخ نبردهای کارگران هست. نخست، برهه‌ای که اعتصاب ابداع شد: نه‌فقط همچون یک واکنش بلکه همچون تظاهر عقلانیت و قابلیت سازنده کارگران. برهه دوم مربوط است به حرکت از اعتصاب به‌منزله راهی برای امتیازگیری در جنگ و دعوا، به‌سوی اعتصاب چونان توقفی سراسری، راهی برای خروج از بازی. اعتصاب سراسری واقعا اوج نبرد است و شیوه‌ای برای کنارکشیدن و برکنارماندن. بی‌عملی، درست چیزی است برآمده از زوج قدیمی انفعال/ فعالیت، تجدید قوا/ فراغت. در بی‌عملی چیز فعالانه‌ای هست، چون به تو اجازه می‌دهد از سیستم خارج شوی. این را در رمان «سرخ و سیاه» استاندال می‌بینید، در آنجا قهرمان داستان در زندان به این کشف می‌رسد که بی‌عملی سرنوشتی است که برای انسان عادی مطلوب‌تر و دسترس‌ناپذیرتر است تا رسیدن به اوج و قله جامعه.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Edward Gordon Craig (۱۹۶۶-۱۸۷۲) که بعضی اوقات با نام گوردون کریگ شناخته می‌شود بازیگر، کارگردان و طراح صحنه انگلیسی.

۲. روزنامه‌نگار، فیلم‌نامه‌نویس، شاعر، منتقد فیلم و مؤلف آمریکایی و برنده جایزه پولیتزر در سال ۱۹۵۸.

۳- عکاس آمریکایی (۱۹۷۵-۱۹۰۳).

وجوه ظهور مردم

ارشاد رضویان

«مردم در سیاست ایران» پنج پژوهش از یرواند آبراهامیان است که نقش جمعیت و حضور مردم را در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تاریخ معاصر ایران، برجسته کرده است. میدان نیروی برآمده از مشارکت مردمی، مؤثرتر از عوامل سیاسی دیگر تاریخ مدرن ایران را رقم زد. صورت‌بندی تحولات سیاسی و اجتماعی با دخالت و با میانجی حضور مردم در چهار مرحله مهم، به تفکیک و جزئیات قابل‌استنادی، در این کتاب آمده است: سال‌های ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۶ خورشیدی (شکوفایی و پاگرفتن نهضت مشروطه تا افول آن)، ۱۳۰۲ (درخواست تغییر نظام سلطنت به جمهوری برای نخستین‌بار)، از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (ضعف حکومت پهلوی و شکوفایی دوباره قدرت مردم و احزاب و مطبوعات کثیرالانتشار و ظهور دولت دکتر مصدق و پیروزی جنبش ملی‌کردن صنعت نفت) و در نهایت انقلاب اسلامی ۱۳۵۷. این چهار دیرش و فرایند تاریخی را می‌توان به‌منزله فعلیت‌یافتن ملیت‌های مختلف در ملت ایران دانست. ملیت وجه ظهورهای مردم است که به‌واسطه چفت‌وبست‌یافتن مجموعه‌ای از گفتارها، همچون رژیمی تازه از حقیقت اجتماعی و سیاسی، تصویر و معنای تازه‌ای از ملت نمایان می‌سازد و ملت نیز با خلاقیت و حضور خود معنای تازه‌ای به این ملیت‌ها می‌بخشند.

تحت‌تأثیر انقلاب فرانسه در برپایی حکومت قانون و در نهایت خواست جمهوری، نخستین وجه ظهور مردم را ملیت فرانسوی ساخت، به‌دنبال ضعف و شکست‌های پیاپی حکومت قاجار از روس‌ها، تفکرات تازه‌ای که از مدرن‌شدن جوامع غربی تغذیه داشت با میانجی روشنفکران در جامعه ایران سرریز کرد. به‌دنبال آن نقش حکومت به‌منزله نقش پدر آسیب دید. و ضعف وی در پاسداری از جان و مال و نوامیس و دین و مذهب رعایا بر همگان معلوم و مسجل شد. نخستین ضربه مهلک از جانب جنبش تنباکو در سال ۱۲۷۰ وارد آمد. و مردم حق حاکمیت خویش را لمس کردند. نهاد بازار و اصناف آن با همراهی و هم‌رأیی نهاد روحانیت مردمی در قوای حاکمیت رخنه ایجاد کرد. نخستین اعتصاب‌ها و حرکت‌های جمعی سازماندهی‌شده از اردیبهشت ۱۲۸۴، جهت تأسیس عدالتخانه و محدودکردن قدرت بی‌چون‌وچرای نظام حاکم، به وقوع پیوست. خیابان تجلی‌گاه حضور و فریاد «زنده‌باد ملت ایران» شد به این اعتبار، ضعف قدرتمداران درمجموع، با قدرت ضعیفان همسو شد. مورخان کمی به‌دنبال شناخت بنیان اجتماعی جنبش مشروطه بوده‌اند. و شرق‌شناسان هم با سوءظنی همیشگی مردم مشرق‌زمین را جماعت شریر و مشتی اراذل‌واوباش و ایادی بیگانه و استبداد خوانده‌اند. جنبش اجتماعی نوین ایران در قامت انقلاب مشروطه از دل افراد محترم و متین جامعه شامل تاجرها، بزرگان مذهبی، دکان‌دارها و کارگاه‌دارها، صنعتگران و شاگرد کسبه و محلات متوسط‌نشین، بیرون آمد.

مردم خواهان تحول به‌دنبال فضاهایی می‌گشتند که بیشترین سطح مؤثر ممکن را به‌عنوان عرصه عمومی، داشته باشند. مکان سفارت انگلیس، اماکن متبرکه و خیابان‌ها، نخستین فضاهای مورد کشف و ابداع گروه‌های مردمی شد. خیابان به‌عنوان تجلی‌گاه جمعیت فعال در ایران جلوه مؤثرتری از خیابان‌های انگلستان و فرانسه، پیدا کرد. اما متأسفانه چنان‌که آبراهامیان می‌نویسد این خیابان‌ها در سیاست، خیابان‌هایی دوطرفه شدند و طولی نکشید که بی‌توجهی مشروطه‌خواهان به قشر ضعیف و تهیدست همراه‌شان، پای این جماعت را از جمع مشروطه برید و در پتانسیل تازه خیابانی، نیروی مستبد و سلطنت‌طلب حکومت قرار داد. آنها به‌تدریج مشروطه و انقلاب بورژوایی آن را متعلق به طبقه مرفه دانستند و از قطار آن پیاده شدند.

دومین وجه ظهور مردم در سیاست ایران را اما، ملیت آلمانی (به صورت بیسمارکی آن) در سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۲۰ توضیح داد. جمعیت و مردم ایران به دلیل چندگانگی هویت قومی و زبانی و مذهبی خود در دوران جدید این خطر را به خود می‌دیدند که شبیه امپراتوری مجارستان از هم پاشیده شوند. ازاین‌رو اقلیت تازه روشنفکران در روزنامه «کاوه»

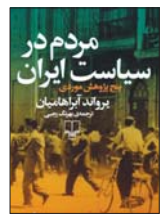

مردم در سیاست ایران
یرواند آبراهامیان
ترجمه: بهرنگ رجبی
ناشر: چشمه
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

آلمان و همچنین در مجله «آینده» دکتر محمود افشار بر آن شدند تا ملیت تازه‌ای را بر قامت ملت ایران بدوزند، سیستم آموزشی سراسری با محوریت زبان فارسی و حذف زبان‌های محلی مختلف، یکپارچه شود. این روشنفکران به ملت آذری‌زبان نیز یادآوری می‌کردند که پیش از حمله مغول، آنها نیز به فارسی تکلم داشتند. بسیاری از این روشنفکران و رجال سیاسی چون تقی ارانی، خلیل ملکی و احمد کسروی با وجود اینکه خود آذری بودند باز برای قراردادن ایران در کردار تازه رأی به دولت و زبان واحد می‌دادند. برخی قیام‌ها تلاش‌هایی خلاف تحقق این ملیت بود. ظهور رضاخان اما سوارشدن بر بستری بود که این خواست و ملیت ایجاد کرده بود، رضاخان با ایجاد ارتش منظم و بوروکراسی اداری، ضعف پادشاهی قاجار را مرتفع کرد و با احیای دوباره حکومت به‌منزله نقش پدر، آموزش زبان‌های محلی را قدغن کرد، اقوام عرب و کُرد را به مناطق مرکزی کوچاند، راه‌آهن سراسری ایجاد کرد، فرهنگستان زبان فارسی را تشکیل داد و آذربایجان را دوپاره کرد. و ملت ایران اما قدرت جمعیت خویش را در قالب نظام قانون نادیده گرفت و در اوضاع نابسامان آن زمان، امنیت و اتحاد خویش را زیر سایه ملوکانه فرمان شاه و سیاست مشت آهنین او قرار داد.

وجه ظهور سوم مردم در سیاست ایران از سال ۱۳۲۰ و پس از برکناری رضاخان و در ضعیف‌شدن قدرت حکومت مرکزی و با معارف رسیده از اندیشه‌های برخاسته از انقلاب اکتبر در جلوه ملیت شوروی بروز یافت. جبهه ملی و حزب توده، اتحاد ملت را از سایه نقش پدر شاه بازگرفتند و در جبران ضعف نظام مشروطه در بی‌توجهی به حق تهیدستان، سندیکاها و اصناف متعدد را بنا نهادند تا حقوق حقه کارگران و اقشار ضعیف و متحد را از کارفرمایان مطالبه کنند. گروه‌های متعدد طبقات متوسط به‌پایین در قامت جمعیت‌های چندهزارنفری (برای نخستین‌بار) به خیابان‌ها و شهرهای مختلف ایران آمدند. با صنعتی‌شدن تدریجی کشور و ظهور صنعت نفت در جنوب این جمعیت بیشتر و منسجم‌تر شد.

انقلاب اسلامی، حضور گسترده دوباره مردم در قامت ملیت با خواست حکومت جمهوری و نفی نظام پادشاهی برای همیشه بود. بار دیگر فریاد عدالت‌خواهی و آزادی مردم همسو شد. با فشارهای بین‌المللی که محمدرضا پهلوی را وامی‌داشت دست از شکنجه و سرکوب مخالفان خود بردارد و دادگاه‌های عمومی را جایگزین دادگاه‌های نظامی در رسیدگی به جرایم سیاسی کند، هزینه‌های اعتراض کاهش یافت. اتحاد و جمع‌شدن و تشکل‌های فراوان بنا به مناسبت‌های گوناگون و پیش‌بینی‌نشده به‌کرات تکرار شد؛ از شب‌های انجمن گوته و سخنرانی نویسندگان علیه نظام سانسور و دستگاه حکومت گرفته، تا سالگرد ۱۶ آذر در دانشگاه تهران و مناسبت‌های مذهبی چون عید فطر و عاشورا. هر دخالت حکومت پهلوی در جهت اقتدار و رعب و استیلایافتن بر جمعیت مردم، تفاوت مفهومی قدرت و نظام سلطه را در انقلاب اسلامی برجسته می‌کند. حکومت به‌مثابه نظام انضباطی و تنبیهی از توان چندمحوری و چندمرکزی ملت جا ماند. ارتش سرکوب در میانه راه با مقاومت ملت شکست. سرعت مخابره اخبار تجمعات و اعلان‌های عمومی شدت گرفت. خلاقیت گفتاری و شعارهای مردمی تقابل مهمی با زبان تصنعی و تبلیغی شاه پیدا کرد. نکته به‌راستی شایان توجه این جنبش، توجه به حضور به‌دور از خشونت مردم در خیابان‌ها بود. آنها مجسمه‌ها و ساختمان‌ها را اگر پیش می‌آمد هدف قرار می‌دادند و از تعرض به افراد پرهیز داشتند. جمعیت مردم در این انقلاب عدم تجانس ظاهری را در بهترین وجه ممکن نشان می‌داد؛ جوانان جین‌پوش در کنار زنان چادربرسر، کشاورز، بازاری، دانشجو و روحانی در کنار هم.

ریویو

نمودار صعودی فقر

باوجود بیش از نیم قرن تجربه کلاسیک و مدون در مبارزه با فقر در سطح جهانی، هنوز توافق روشنی درباره راه‌های کنترل و کاهش این مسئله سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد و مکاتب مختلف اقتصادی دیدگاه‌های متفاوتی دراین‌باره دارند. در سطح جهانی، تجربه‌های موفق بسیاری در مبارزه با فقر گزارش شده است. کشورهای هند، چین، مالزی و آفریقای جنوبی موفقیت‌های قابل‌توجهی دراین‌باره داشته‌اند؛ اما در ایران برنامه‌های کاهش فقر به دلایل مهمی (ازجمله موانع ساختاری فقر و نابرابری، نبود یا ضعف پیوند نظام‌مند بین برنامه‌ها، کم‌توجهی یا بی‌توجهی نسبت به عوامل ساختاری ایجادکننده فقر و نابرابری، تمرکز بر فقرا و نه خود مسئله فقر و ضعف رویکرد مشارکتی در نظام برنامه‌ریزی) کارآمدی لازم را نداشته است. از این‌رو، با وجود سرازیرشدن منابع نسبتا گسترده به‌سوی امور اجتماعی به‌طور عام و برنامه‌های مبارزه با فقر به‌طور خاص، شاخص‌ها تغییر مؤثر و پایداری نشان نمی‌دهند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بحث درباره پیامدهای سیاست‌های کلان بر وضعیت اقتصادی- اجتماعی از موارد مهم اختلاف حامیان و منتقدان بوده است. در مواردی نیز پس از توافق درباره وضعیت فقر و نابرابری، درباره علل وضع موجود اختلاف‌نظر بوده است. نابرابری اجتماعی نتیجه مناسبات طبقاتی در جامعه و ماهیت عملکرد دولت در جامعه است. استقلال نسبی دولت از طبقات اجتماعی به‌دلیل دستیابی به منابع نفت در کشور، واقعیتی شناخته‌شده است. بعد از انقلاب اسلامی، نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ تحمیلی، رشد سریع جمعیت و نرخ‌های تورم بالا موجب آسیب‌پذیری اقشار تهی‌دست و افزایش نابرابری اجتماعی شده است.

فقر و نابرابری در ایران
سعید مدنی قهفرخی
ناشر: آگاه
قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

محور کتاب «ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری در ایران»، مطالعات اندازه‌گیری خط فقر و همچنین مطالعات فقرزدایی است. کتاب با مقدمه نویسنده آغاز شده و در فصل اول کتاب فقر در مکتب‌های مهم اقتصادی مثل کلاسیک، نئوکلاسیک و کینزی بررسی شده است. در فصل دوم برخی تجربه‌های موفق در فقرزدایی در کشورها بررسی شده است. فصل سوم به جایگاه پدیده فقر در قوانین و مقررات پرداخته است. موضوع فصل چهارم، رفاه اجتماعی و کاهش فقر در برنامه‌های توسعه قبل و پس از انقلاب است و بالاخره در فصل آخر برنامه‌ها و اقدامات کاهش فقر در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، وزارت رفاه و تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی کشور، کمیته امداد امام و سازمان‌ها و مؤسسه‌های مردم‌نهاد بررسی شده است. در بخشی از مقدمه‌ای که حسین راغفر، استاد اقتصاد بر این کتاب نوشته می‌خوانیم: «اثر دکتر سعید مدنی مروری است بر بیانی سلیس از مفاهیم فقر، شاخص‌های اصلی فقر و نابرابری، نظریه‌های فقر و تحول این نظریه‌ها، برنامه‌های کاهش فقر و تجربیات عملی مقابله با فقر در کشورهای مختلف جهان، نگاهی به قوانین و مقررات مبارزه با فقر در قوانین اسناد رسمی و برنامه‌های توسعه اقتصادی- اجتماعی کشور. دکتر مدنی در ضرورت مبارزه با فقر و نابرابری در ایران، دانستنی‌های لازم را برای پژوهشگران و دانشجویان علوم اجتماعی در حوزه مطالعات فقر در دسترس آنها قرار داده است».

یادبود

مروری بر کارنامه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی

مترجم - دیپلمات

عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تاریخ‌نگار روابط خارجی ایران و منطقه، نویسنده و دیپلمات پیشین ایرانی، ۱۴ بهمن‌ماه، در ۸۵سالگی درگذشت و خبر مرگ او در میان هیاهوی جشنواره فجر و مباحث انتخاباتی گم شد. تاریخ‌نگاری که بخش مهمی از تاریخ سیاست خارجی ایران را نوشت و آثار بسیاری در این حوزه ترجمه کرد. زمینه تاریخ‌نگاری او بیشتر معطوف به تاریخ سیاست خارجه بود و با بیش از ۷۰ جلد کتابی که در این حوزه تألیف و ترجمه کرد مرور آثار و زندگی او دست‌کم پس از مرگش ضروری به نظر می‌رسد.

مهدوی در سال ۱۳۰۹ در تهران به دنیا آمد. در رشته علوم سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او در دوره تحصیل از دانشجویان هوادار نهضت ملی بود. در سال ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در ۱۳۳۴ در رشته حقوق بین‌الملل از دانشگاه سوربن درجه دکترا گرفت. پس از اخذ مدرک دکترا به ایران بازگشت و در دادگستری اصفهان مشغول به کار شد و سپس در سال ۱۳۳۷ به استخدام وزارت خارجه درآمد و در کشورهای مختلفی ازجمله آلمان، فرانسه، مصر، ایتالیا، انگلیس و خود وزارت خارجه مناصبی را بر عهده داشت. او در زمان وقوع انقلاب ایران، کاردار سفارت ایران در لندن بود و در انتقال سفارت از پرویز راجی، آخرین سفیر شاه در لندن به انقلابیون نقش مؤثری داشت. انتقالی که او را نخستین رئیس هیأت نمایندگی ایران در بریتانیا پس از انقلاب کرد؛ یعنی هم‌زمان با دوره ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت مهدی بازرگان.

بعد از فراغت از تحصیل، نخستین کتابش را با عنوان «دومین شانس» به فارسی ترجمه کرد و برنده جایزه بهترین کتاب سال شد. او مدتی نیز رئیس اداره محرمانه، آرشیو و کتابخانه وزارت امور خارجه بود. مهدوی در تیرماه ۱۳۵۹ از وزارت امور خارجه بازنشسته شد و پس از بازنشستگی، در دانشکده وزارت امور خارجه و دانشگاه امام صادق در کنار هادی سمتی، حسین بشیریه و چنگیز پهلوان به مدت ۱۶ سال به تدریس پرداخت. او در بسیاری از دانشگاه‌های ایران تدریس کرد و یکی از مهم‌ترین ترجمه‌های او، «آخرین سفر شاه» اثر ویلیام شوکراس، تاکنون ۱۷ بار تجدید چاپ شده است. او که به دو زبان انگلیسی و فرانسه مسلط بود، موضوعات موردمطالعه خود را سیاسی و تاریخی می‌دانست که تنها محدود به تاریخ و سیاست ایران نبود. نگاه او به تاریخ هم بی‌ربط با فضای فکری فرانسه نبود. او معتقد بود «تاریخ در قالب رمان، بهتر و بیشتر جذب می‌کند. همه، خواندن رمان را بیشتر دوست دارند؛ از این طریق به خواندن تاریخ هم علاقه‌مند می‌شوند؛ در مجموع، تاریخ در چارچوب رمان بهتر شناخته می‌شود». حوزه کار او اما در علوم سیاسی بیشتر معطوف به سیاست خارجی بود. کتاب‌های زیادی درباره سیاست خارجی ایران نوشت و ترجمه کرد؛ ازجمله می‌توان به یکی از مهم‌ترین آنها «روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا جنگ جهانی دوم» اشاره کرد که در سال ۱۳۴۹ منتشر شد. آثار او درباره سیاست خارجه البته محدود به ایران نبود و به کشورهای همسایه ایران نیز می‌پرداخت؛ ازجمله ترکیه.

از دیگر آثار مهم او می‌توان به «روزهای افتخار» اشاره کرد که درباره لشکرکشی ناکام انگلستان به ایران در سال ۱۳۳۰ و دوران ملی‌شدن نفت است. همچنین کتاب دیگری که درباره سرنوشت یاران دکتر مصدق بود. این کتاب از آن حیث اهمیت دارد که تاکنون قریب به ۴۵۰ جلد کتاب درباره مصدق نوشته شده اما تقریبا اثری درباره یاران او وجود ندارد. او در این کتاب، درباره ۲۰ تن از یاران مصدق می‌نویسد؛ اینکه که بودند و چه بر سرشان آمد. از دیگر آثار مهم او می‌توان به مجموعه سه‌جلدی مقالات او اشاره کرد که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف منتشر شده‌اند. اگرچه مهدوی نزدیک به ۴۰ کتاب از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد، در موضوع سیاست و ترجمه کتاب‌هایی با این موضوع، به سیاست آمریکا و انگلستان هم می‌پرداخت.
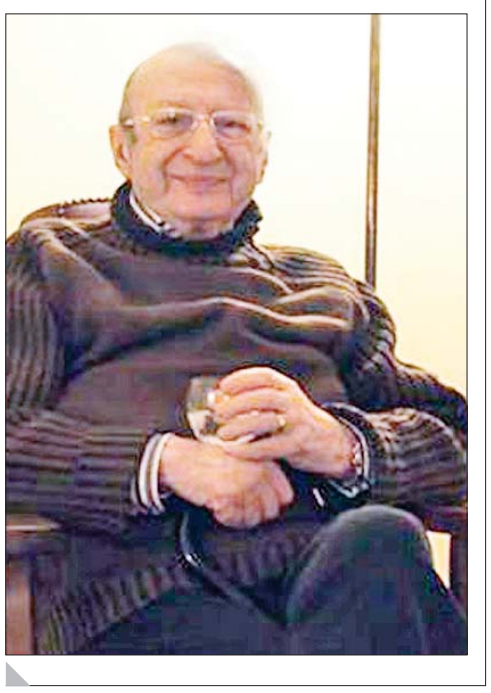
مهدوی در تمام این سال‌ها بیش از ۷۰ عنوان کتاب تألیف و ترجمه کرد که از مهم‌ترین آثار تألیفی او می‌توان به «تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان قاجاریه»، «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی»، «شش سال در دربار پهلوی: خاطرات محمد ارجمند سرپرست تلگرافخانه مخصوص رضاشاه» و «سرنوشت یاران دکتر مصدق» و مهم‌ترین آثار ترجمه به «آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد آمریکا»، «ایران در بازی بزرگ»، «سرنوشت‌های بزرگ تاریخ (دوگل، ناپلئون، کندی، هیتلر)»، «تاریخ سوسیالیسم‌ها»، «ابوالهول ایرانی، امیر عباس هویدا و معمای انقلاب ایران»، «هم‌پیمانان: آمریکا، انگلیس، اروپا و جنگ در عراق»، «کودتا: مرداد ۱۳۳۲»، «سایه مصدق بر روابط ایران و آمریکا»، «خشونت‌پرهیزی: تاریخ یک اندیشه خطرناک» و «همسر زیبای سفیر: سرگذشت لیدی همیلتون، زیباترین زن اروپا»، «برآمدن ساسانیان و اسارت قیصر روم به دست شاپور اول»، «ملکه مصلوب»، «تاجگذاری استر: دنباله داریوش، شاه شاهان» و «شبهای سرای» اشاره کرد. آثاری که غالبا در دانشگاه‌های ایران تدریس شده و مورداقبال علاقه‌مندان تاریخ و سیاست خارجه بوده است.